

بازی به قصد کشت!



قلمبر فیضیا
شاعر و طنزپرداز

برای ما بازی تعریف امروزی را نداشت. کودکی و نوجوانی ما به دو قسمت قبل از خلق فوتبال و بعد خلق فوتبال تقسیم می‌شد. فوتبال یک بازی گروهی بود؛ مثل الک دولک، مثل قایم باشک، مثل چوب زنجیرفلک، مثل دزد و پادشاه، مثل توشله بازی و.... فوتبال همه این بازی‌ها را نابود کرد.

اما وقتی کسی نبود و تو خودت بودی یا خودت بودی و یک نفر دیگر، به فکر بازی متفاوتی می‌افتادی. یافتن یک لاستیک موتورسیکلت فرسوده، اتفاق بزرگی توی زندگی ما بود. اینکه تمام کوه و تپه‌ها را دنبالش بروی و هی با چوب بزنی به تن لاستیک و هی بدوی، عرق از سر و صورتت بریزد و تو خود را راننده‌ای ببینی که دارد دنیا را تسخیر می‌کند، یادوتا قوطی شیرخشک فلزی را از دو طرف سوراخ کنی، نخ رد کنی و بروی روی قوطی‌ها و چند سانت از زمین بلندتر شوی و تق تق وقع توی کوچه‌ها راه بروی و اعصاب بقیه را خورد کنی، ماشین اسباب‌بازی رویایی ما بود.

وقتی کسی ماشین داشت، ساعت‌ها بازی‌اش را تماشا می‌کردیم و حسرت می‌خوردیم. مگر ماشین خرابه‌ای را خودمان پیدا و تعمیرش می‌کردیم، بعد کارپیت پیدایش‌شد وزمین‌گوجه‌زارپر از چاله‌شده. یک چاله کوچک به اندازه

قصه

شهر

سوالی به شکل دوچرخه ۲۸هرکولس



من ده‌ساله بودم که بالاخره خانه حاج آقا خراب‌شد، خانه‌ای بزرگ در محله جوادیه مشهد، خانه‌ای که کنارش کارگاه قنادی بود. خانه‌ای که عیدهای بسیاری ما از کوچه‌های باریک و کج وکج خودمان را به آنجا می‌رساندیم تا سال تازه را به بی‌بی جان و حاج آقا تبریک بگوییم. خانه، حیاطی ۵۰متری داشت و ساختمانش دوطبقه بودبا ایوانی بزرگ و پله‌هایی در حیاط که به زیرزمین منتهی می‌شد. تصویر مبهمی از آن خانه در ذهنم مانده است. اما می‌دانم که اگر حیاطش را آب‌پاشی می‌کردی، عطران می‌توانست کسالت بعدازظهر را بشکند. بیشتر آدم‌های آن خانه حالا مرده‌اند.

حاج آقا آل‌زیمیر گرفت اما تا آخرش با قرآنی که از فرط خواندن شیرازه‌اش ازمهم پاشیده بود، رفیق ماند. آل‌زیمیر او انگار هشداری بود برای تخریب خانه‌های آن محله‌ها، هشداری که هیچ‌کس فهمش نکرد. بی‌بی جان سال‌ها بعد از خراب شدن خانه در محله‌ای دیگر چشم‌هایش را بست و آن‌سماور و قوری گل قرمز بندخورده بالاایش، جایی در گوشه‌ای از انباری سرد شده است. خانه‌ها خراب می‌شوند. آدم‌ها

می‌میرند. شکل محله‌ها عوض می‌شود و آن قدر زمان می‌گذرد که کسی شکل قدیمی‌شان را به خاطر نمی‌آورد. اما شهر زنده می‌ماند. آدم‌های تازه در محله‌های جدید، شهر را ادامه می‌دهند و کسی نمی‌داند که کجا و کی خاطرات آدم‌ها از شهر تمام خواهد شد.

مناجات و حکایات

بزرگی را پرسیدم درمعنی این حدیث که اعدی عدوک نفسک الّئی بینْ جَنبیک. گفت: به حکم آن که هر آن دشمنی را که با وی احسان کنی، دوست شود، مگر نفس را که چندان که مدارا بیش کنی، مخالفت زیادت کند.

فرشته‌خوی شود آدمی به کم خوردن

وگر خورد چوبهایم، بیوفتد چوجماد

مرا در که برآری مطیع امر توگشت

خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد

گلستان سعدی / در باب تاثیر تربیت / حکایت شماره ۱۹۰

دمای هوای مشهد	 ۳۲٪ رطوبت هوا	 ۲۹° ↑ ۱۳° ↓
امروز	 صبح ۱۴	 ظهر ۲۹
فردا	 عصر ۲۱	 شب ۲۴
اوقات شرعی مشهد	 اذان ظهر ۱۱:۱۶:۵۳  غروب آفتاب ۱۶:۵۳:۲۰  اذان مغرب ۱۷:۱۱:۴۸	 نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۴۸  اذان صبح فردا ۰۴:۱۷:۰۷  طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۱:۲۰

آتش خاموش شد. سرم را بردم زیر آتش و شروع کردم به فوت کردن. هم زمان با فوت کردن ناگهان آتش شعله ور شد و پیف پاف توی صورتم منفجر شد. شانس آوردم تکه‌های پیف پاف از کنار گوشم عبور کرد. تمام صورتم سوخته بود و شن‌ها مثل ترکش فرورفته بود توی صورتم. یکی یکی شن‌ها را درآوردم ولی یک چیزی توی چشمم بود. یک هفته فقط گریه می‌کردم. می‌سوخت و قرمز شده بود. چشمم را توی کاسه آب باز می‌کردم ولی فایده‌ای نداشت. نمی‌گذاشتم کسی به چشمم دست بزند. عاقبت مجبورم کردند بروم دکتر. دکتر با یک گوشه دستمال کاغذی، یک شن کوچک را از گوشه چشمم درآورد. دکتر ندیده بودیم. دستمال کاغذی ندیده بودیم. ما به قصد کشت بازی می‌کردیم و بعد ناگهان، بازی‌ها و تفریح‌های دیگری از راه رسید و ما را گرفتار خود کرد.

چندی پیش در حیاط خانه‌ای در خیابان سی‌وهشتم شرقی در یکی از شهرهای یکی از ایالت‌های ایالات متحده آمریکای جهان‌خوار، پیرمردی هشتادساله و پسر چهل‌وپنج‌ساله‌اش روی نیمکتی نشسته بودند. پیرمرد به گوشه‌وکنار حیاط نگاه می‌کرد و پسر درحالی‌که مشغول مطالعه کتابی علمی‌فلسفی تحلیلی بود، سوپ آماده‌ای را که برای پدرش درست کرده بود، قاشق‌قاشق در دهان وی می‌گذاشت. در این لحظه کلاغی در حیاط فرود آمد و کنار باغچه نشست. پیرمرد

نگاهی به کلاغ کرد و از پسرش پرسید: این چیه؟ پسر

سرش را از روی کتاب بلند کرد و کلاغ را دید و گفت:

کلاغ. چند لحظه بعد پیرمرد دوباره از پسرش پرسید:

این چیه؟ پسر بار دیگر سرش را از روی کتاب بلند کرد و

جواب داد: گفتم که، کلاغ. چند لحظه بعد پیرمرد دوباره

از پسرش پرسید: این چیه؟ پسر که مشغول مطالعه فصل

مهمی از کتاب بود، بار دیگر سرش را از روی کتاب بلند

کرد و گفت: پدرجان، الان بهت گفتم. کلاغه. کلاغ. چند

لحظه بعد پیرمرد دوباره از پسرش پرسید: این چیه؟

پسر که تمرکش به هم ریخته و اعصابش سابیده شده و

کنترل خود را از دست داده بود، فریاد زد: کلاغه، کلاغه،



قلمبر فیضیا
شاعر و طنزپرداز

چندی پیش در حیاط خانه‌ای در خیابان سی‌وهشتم شرقی در یکی از شهرهای یکی از ایالت‌های ایالات متحده آمریکای جهان‌خوار، پیرمردی هشتادساله و پسر چهل‌وپنج‌ساله‌اش روی نیمکتی نشسته بودند. پیرمرد به گوشه‌وکنار حیاط نگاه می‌کرد و پسر درحالی‌که مشغول مطالعه کتابی علمی‌فلسفی تحلیلی بود، سوپ آماده‌ای را که برای پدرش درست کرده بود، قاشق‌قاشق در دهان وی می‌گذاشت. در این لحظه کلاغی در حیاط فرود آمد و کنار باغچه نشست. پیرمرد

نگاهی به کلاغ کرد و از پسرش پرسید: این چیه؟ پسر

سرش را از روی کتاب بلند کرد و کلاغ را دید و گفت:

کلاغ. چند لحظه بعد پیرمرد دوباره از پسرش پرسید:

این چیه؟ پسر بار دیگر سرش را از روی کتاب بلند کرد و

جواب داد: گفتم که، کلاغ. چند لحظه بعد پیرمرد دوباره

از پسرش پرسید: این چیه؟ پسر که مشغول مطالعه فصل

مهمی از کتاب بود، بار دیگر سرش را از روی کتاب بلند

کرد و گفت: پدرجان، الان بهت گفتم. کلاغه. کلاغ. چند

لحظه بعد پیرمرد دوباره از پسرش پرسید: این چیه؟

پسر که تمرکش به هم ریخته و اعصابش سابیده شده و

کنترل خود را از دست داده بود، فریاد زد: کلاغه، کلاغه،

روایت روز

اسراف نکنیم



اینکه ما در ایران این همه غذا دور می‌ریزیم و

انسان‌های زیادی در اطراف ما نیاز به مقدار کمی

از آن دارند تا سیر شوند، خود فاجعه است. ما باید

یاد بگیریم که درست مصرف کنیم. یاد بگیریم

به اندازه غذا بپزیم و هوای افراد تهیدست را هم

داشته باشیم. در همسایگی ما افغانستان قرار دارد،

کشوری که فقر و گرسنگی در آن افسار پاره کرده

است و این کشور در جدیدترین شاخص جهانی

گرسنگی، شش‌پله سقوط کرده و در رده ۱۰۹ از میان

۱۲۱ کشور جهان قرار گرفته است. یعنی همسایه

شرقی درحالی دارد به روزهای سرد سال نزدیک

می‌شود که مردمش نه نانی برای سیر کردن شکم دارند

نه گازی برای گرم کردن زمستان. نماینده اتحادیه اروپا

چند روز قبل بعد از بازگشت از کابل در جمع خبرنگاران

گفت: «مردم افغانستان، زمستان سختی پیش‌رو دارند»،

اگر ما بتوانیم درست مصرف کردن را یاد بگیریم، شاید

بتوانیم نان خود را با همسایه‌مان تقسیم کنیم.



روزنامه نگار
سید محمدرضا هاشمی

یکی از دوستان دوره دانشگاه، مدیر یکی از هتل‌های اطراف حرم است. من هروقت به دیدن آقای مدیر می‌روم، همراه او چرخی در هتل می‌زنم. اما راستش را بخواهید، وقتی به آشپزخانه می‌رسیم، من فقط حرص می‌خورم. دیدن حجم زیادی از غذایی که مسافران نخورده‌اند و کارمندان رستوران ناچار هستند فکری به حال آن‌ها کنند، ناراحتم می‌کند. براساس گزارش سازمان «فاوو»، هر روز به ازای هر نفر، ۱۳۴ کیلوکالری غذا در ایران هدر می‌رود. این میزان ضایعات مواد غذایی، ایران را در ردیف کشورهای نخست دنیا

در زمینه هدرفت موادغذایی قرار داده است. بر همین اساس، سالانه ضایعات مواد غذایی در ایران، معادل ۳۵ میلیون تن با ارزش تقریبی ۱۵میلیارد دلار است. این درحالی است که در اتحادیه اروپا با ۲۷کشور عضو، تنها ۹میلیون تن موادغذایی راهی زباله‌ها می‌شود و این یعنی فاجعه.



معلولیت، محدودیت نیست

مراسم روز ملی پارالمپیک با حضور دختران و پسران جوان توان‌یاب با شعار تحرک، توانمندی و افتخار آفرینی در سالن دوازده هزار نفری ورزشگاه آزادی برگزار شد. دختران و پسرانی که معلولیت سdraهشان نبوده و با امید و انگیزه مسعد افتخار آفرینی برای کشوراند.

عکس: فروغ طاهرخوانی | میزان

عکس روز

SHAHRARANEWS.IR

مسئال چهاردهم
۲۵ مهر ۱۴۰۱
۲۰ ربیع‌الاول ۱۴۴۴
شماره ۳۷۸۵

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز:
- شهرداری مشهد: مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر: سردبیر:
- سید سجاد طلوع هاشمی: نشانی: مسئول‌شهدا، نبش دانشگاه ۱ دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱: نماین: ۳۷۲۳۸۳۱۰: روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۰: شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

کارتون شهر



عملیات بهسازی باند فرودگاه مشهد انجام شد

رضا چنگی

شوخی بی‌شوخی

در شهر مرغ بسیار است

اگر کمبودی هم باشد، مربوط به جیب ما مردم است که برای خرید تخم مرغ هم مشکل داریم، چه برسد به خود مرغ! دقیق ترش اینکه مشکل مردم، کمبود مرغ در یخچال مرغ فروشی‌ها نیست، بلکه مشکلمان کمبود مرغ در یخچال شخص خودشان است؛ به خصوص که این مرغ گوشتی ز یخچالی که برخاست، او مشکل نشیند!

البته از یک لحاظ هم بد نیست که برخی خبرها درمورد کمبود هر چیزی از مرغ و گوشت گرفته تا رب و روغن و لبنیات و این‌ها منتشر شود؛ چون این طوری سرپرستان خانوار اگر به خاطر جیب خالی، بادست خالی به خانه برگشتند، بتوانند بگویند مثلاً هرجا رفتم، حتی یک طرف ماست هم پیدا نکردم، چون بازار با کمبود ماست مواجه است و بدین نحو شرمنده زن و بچه خودشان نشوند.

همان طور که پشت فرمان به رادیو گوش می‌دادم، شنیدم وزارت جهاد کشاورزی این طور اعلام کرده است که در بازار کمبود مرغ نداریم. همان طور که گوشم این خبر را می‌شنید، چشمم نیز به قیمت ۷۰،۶۰ هزار تومانی مرغ پشت شیشه یک مرغ فروشی افتاد.

این یعنی اگر کمبود مرغ نداریم، دلایلش دقیقاً همان است که کمبود خاویار نداریم، چون ۱۰۰ گرمش حدود ۲،۳میلیون تومان است.

خلاصه معلوم است وقتی که برای خرید سه تا مرغ باید نیم میلیون تومان پرداخت کرد، با هر مشکلی روبه رو شویم، با کمبود مرغ در مرغ‌فروشی روبه‌رو نخواهیم شد.

در ضمن مشاهدات ما نه تنها ادعای وزارت جهاد درباره کمبود

نداشتن مرغ را تایید می‌کند، بلکه یک جورهایی مرغ‌فروشی‌ها

زیادبود مرغ، هم دارند، چون

همنوز مرغ چند روز پیششان راهم

نفرخته‌اند. کاش مسئولان

یک‌بار برای همیشه متوجه این قضیه شوند که

چور و اچور

گفت وگو با مردگان!

هوش مصنوعی می‌تواند مردگان را با انواع داده‌ها ازجمله صدا و تصویر، شبیه‌سازی کند و اکنون نرم‌افزارها به قدری پیشرفت کرده‌اند که با پرداخت ۱۰ دلار می‌توانیم

با چت بات مبتنی بر هوش مصنوعی با عزیزانمان که در قید حیات نیستند، گفت‌وگو کنیم. جیسون روهرر، خالق این نرم‌افزار که کدان رادر دوران همه‌گیری کووید۱۹ ساخته

است فکر می‌کند کاربران اینترنت حاضردن

برای شخصیت‌سازی از یک موجود مجازی که قصد دارند با آن صحبت کنند، هزینه

کنند. کرده‌اند که با پرداخت ۱۰ دلار می‌توانیم

با چت بات مبتنی بر هوش مصنوعی با عزیزانمان که در قید حیات نیستند، گفت‌وگو

کنیم. جیسون روهرر، خالق این نرم‌افزار که کدان رادر دوران همه‌گیری کووید۱۹ ساخته

